

حضرت امام ، به دليلي ديگر براي اعمي ها اشاره کرده و از آن پاسخ مي دهند؛ اين دليل در کلمات سيد مجاهد [مفاتيح الاصول، ص ۱۷] هم مطرح است:

«و منها: التمسک بنحو قوله تعالى: الزانية و الزانى فاجلدوا... إلخ و السارق و السارقة فاقطعوا.. إلخ، بتقريب:

أن الجلد و القتع إنما هما ثابتان للزاني و السارق، و لو لا صدقهما على المنقضى عنه لا موضوع لإجزائهما.»^۱

توضيح :

۱. براي اعم استعمال شده است به آيه هاي شريفة.
 ۲. بيان استدلال اين است كه جلد و قطع حكم هستند و سارق و زاني موضوع، و اگر مشتق حقيقت در منقضي عنه نباشد، كسيكه الآن دستگير شده، حقيقت زاني و سارق نخواهد بود و لذا اين حكم قابل اجرا نيست.
- حضرت امام سپس جواب مي دهند:

«و فيه ما لا يخفى، فإن المفهوم من هذه الأحكام السياسيّة أن ما صادر موجبا للسياسة هو العمل الخارجي، لا صدق

العنوان الانتزاعي، فالسارق يقطع لأجل سرقة، و في مثله يكون «السارق» و «الزاني» إشارة إلى من هو موضوع

الحكم مع التنبية على علته، و هو العمل الخارجي لا العنوان الانتزاعي، فكأنه قال: الذي صدر منه السرقة تقطع يده

لأجل صدورها منه.»^۲

توضيح :

۱. در احكام تأديبي و جزايي اسلام، آنچه موجب مي شود كه حكم حدّ و تعذير جاري شود، نفس عمل خارجي است و نه صدق عنوان، يعني نفس سرقت موجب حد مي شود و نه صدق عنوان سارق بر فاعل. [و لذا چه عنوان سارق صدق كند و چه صدق نكند، حد جاري مي شود]
۲. حال وقتي كسي ديروز سرقت كرد، امروز حدّ مي خورد چراكه ديروز سرقت کرده است. اما اينكه حكم را شارع روي عنوان برده است به خاطر اين است كه مي خواهد به علت سرقت براي حد خوردن اشاره كند. (علت نفس سرقت خارجي است و نه عنوان سرقت)
۳. پس گويي شارع مي گويد: كسيكه سرقت از او صادر شد، به خاطر صدور سرقت حد مي خورد.

۱. منهاج الوصول، ج ۱ ص ۲۱۶

۲. منهاج الوصول، ج ۱ ص ۲۱۶



ما می گوئیم :

(۱) ما حصل کلام ایشان ضاهراً آن است که:

الف) مشتق در احکام جزائی، عنوان مشیر است و نه موضوع. چراکه موضوع حکم، شخص زید است و نه عنوان سارق. (و لذا اگر هم عنوان سارق بر زید صدق نکند، باز موضوع حکم است)

ب) اما اینکه حکم روی سارق رفته، به خاطر آن است که بگوید دلیل اجرای حدّ «صدر سرقه» است.

ج) پس زید اگرچه الآن حقیقه سارق نیست ولی «من صدر منه السرقة» هست و لذا حکم بر آن بار می شود.

(۲) اما این کلام کامل نیست چراکه:

حتی اگر بپذیریم مشتق عنوان مشیر باشد ولی جای این سوال باقی است که مشتق به چه چیزی اشاره دارد؟ آیا به «من صدر منه الضرب» اشاره دارد و یا به «من تلبس بالضرب»؟

پس حضرت امام گویی پذیرفته اند که در این موارد - ظاهراً به قرینه احکام جزائی بودن - «مبدء» مجازاً از «فعلیت ضرب» به «صدر ضرب» تبدیل شده است.

(۳) مرحوم خوئی به این استدلال چنین پاسخ داده اند:

«فالموضوع فی الآيتين کل إنسان فرض متلبساً بالزنی، أو السرقة فی الخارج، فعنوان الزانی، أو السارق مستعمل

فیمن تلبس بالمبدء، غایة ما فی الباب ان زمان القطع، و الجلد متأخر فی الخارج عن زمن التلبس بأحد المبدءین

المزبورین، فانهما يتوقفان علی ثبوت التلبس بأحدهما عند الحاكم بأحد الطرق المعتمدة کالبینة، أو نحوها.»^۱

توضیح :

۱. حکم روی سارق رفته است و لذا کسی که بالفعل سارق است (یعنی متلبس است)، دارای حکم است. حکم استحقاق حدّ است.

۲. اما اجرای حکم، منوط به موضوع نیست، بلکه منوط به اثبات در دادگاه است.

(۴) به نظر می رسد این مطلب هم باطل است چراکه:

حکم وقتی روی موضوعی می رود، با رفتن موضوع، حکم هم منتفی می شود. مثلاً اگر گفتیم «خمر نجس است»

شیء تا وقتی نجس است که خمر است ولی وقتی تبدیل به سرکه شد، حکم هم منتفی می شود.

حال اگر حکم روی سارق رفته است، وقتی فرد که دیگر سارق نیست (بعد از تلبس) به چه دلیل حکم را باقی می

دانید تا بخواهید آن را با تأخیر اجرا کنید؟



۵) از مجموع دو جواب امام و مرحوم خوئی می توان جوابی را استخراج کرد (و شاید همین مدّ نظر این دو بزرگوار بوده است)

الف) زیدی که قبلاً سرقت کرده بود، الآن سارق نیست.

ب) حکم روی ذات زید رفته است و عنوان سارق صرفاً عنوان مشیر است یعنی اشاره دارد به اینکه علت حکم «صدور سرقت است» (و نه تلبس به سرقت = معنای حقیقی مشتق)

ج) اینکه علت را «صدور» گرفتیم و نه «تلبس»، به قرینه آن است که در احکام جزایی چنین حکمی جاری است. پس از انقضاء و با رفتن عنوان (سارق)، حکم باقی می ماند چراکه در احکام جزائی، علت، «صدور فعل» حکم است و نه «تلبس به فعل».

۶) اما نکته حائز اهمیت آن است که: آنچه در جواب آوردیم با یک خلاف ظاهر مواجه است و آن اینکه ظهور عنوان را در اشاره به «صدور» و نه «تلبس» گرفتیم و این سهل الوصول تر از آن نیست که بگوییم «مبدء» در این موارد مجازاً «وقوع فعل» یا «صدور فعل» است ولذا کسیکه قبلاً سرقت کرده، الآن حقیقة متلبس است به «من صدر منه السرقة» و به عبارت دیگر همان جواب مرحوم آخوند در عدم صحت سلب از مضروب را مطرح نمائیم.

۷) اما جواب دیگری که می توان در مورد این آیه ها مطرح کرد آن است که:

زانی و سارق در اینجا در معنای مجازی استعمال شده اند. به عبارت دیگر ما مراد شارع را می دانیم و نمی توانیم بگوییم هرچه مراد او بوده است، حقیقت است. (مطابق با آنچه درباره جریان اصالة الحقیقة مطرح است)

➤ چهارده)

مرحوم آخوند به عنوان یکی از ادله اعمی ها به «استدلال ائمه علیهم السلام به آیه شریفه» اشاره کرده و می نویسد:

«الثالث: استدلال الإمام علیه السلام تأسیاً بالنبی صلوات الله علیه - كما عن غیر واحد من الأخبار بقوله لا ینال عهدی الظالمین علی عدم لیاقة من عبد صنما أو وثنا لمنصب الإمامة و الخلافة، تعریضا بمن تصدی لها ممن عبد الصنم مدة مدیة، و من الواضح توقف ذلك علی كون المشتق موضوعاً للأعم، و إلا لما صح التعریض، لانقضاء تلبسهم بالظلم و عبادتهم للصنم حین التصدی للخلافة.»^۱



ما می گوئیم :

(۱) در روایتی که هشام بن سالم آن را از امام صادق (ع) نقل کرده است می خوانیم:

«و قد كان ابراهيم نبياً و ليس بامامٍ حتى قال الله «أنتي جاعلك للناس اماما قال و من ذريتي» فقال الله «لا ينال عهدى الظالمين» من عبد صنماً أو وثناً لا يكون اماماً»^۱

در این روایت، اشاره می کند که ابراهیم ابتدا نبی بود ولی امام نبود. ولی بعد که امام شد، از خدا درخواست امامت برای ذریه اش کرد، خداوند اشاره کرد که تنها آنها که ظالم نیستند چنین می شوند.

همچنین در تفسیر برهان می خوانیم که ابن المغازی شافعی از عبدالله بن مسعود نقل کرده است که:

«الشيخ في (أمالیه): عن الحفار، قال: حدثنا إسماعيل، قال: حدثنا أبي و إسحاق بن إبراهيم الدبري، قال حدثنا عبد الرزاق، قال: حدثنا أبي، عن مينا مولى عبد الرحمن بن عوف، عن عبد الله بن مسعود، قال: قال رسول الله (صلى الله عليه و آله): «أنا دعوة أبي إبراهيم». قلنا: يا رسول الله، و كيف صرت دعوة أبيك إبراهيم؟ قال: «أوحى الله عز و جل إلى إبراهيم: إني جاعلك للناس إماماً فاستخف إبراهيم الفرح، فقال: يا رب، و من ذريتي أئمة مثلي؟ فأوحى الله عز و جل إليه: أن- يا إبراهيم- إني لا أعطيك عهداً لا أفي لك به. قال: يا رب، ما العهد الذي لا تفي لي به؟ قال: لا أعطيك عهداً لظالم من ذريتك. قال: يا رب، و من الظالم من ولدى الذي لا ينال عهدك؟ قال: من سجد لصنم من دوني لا أجعله إماماً أبداً، و لا يصلح أن يكون إماماً. قال إبراهيم: و اجنبتني و بنيتني أن نعبد الأصنام رب إنهن أضللن كثيراً من الناس». قال النبي (صلى الله عليه و آله): «فانتهت الدعوة إلى و إلى أخي علي، لم يسجد أحد منا لصنم قط، فاتخذني الله نبياً و علياً وصياً»^۲

(۲) روشن است که در روایت به صراحت آمده است که ظالم کسی است که «من سجد لصنم من دوني لا اجعله اماماً أبداً» یعنی

کسیکه قبلاً سجده غیر خدا کرده، ولی امروز چنین نمی کند، (منقضى عنه المبدء)، هم امروز ظالم است.



۱. اصول کافی، ج ۱ ص ۱۷۴

۲. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص: ۳۲۶